

«سازمان انقلابی افغانستان» ادامه منجلاپ اپورتونیسیم ورویزیونیسیم «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان» است

مکتی برسند» با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم»

(بخش دوازدهم)

در صفحه (41) این سند اپورتونیستی چنین می خوانیم: "در مسئله شرکت در اتحادیه یا پارلمان، برای کمونیستها موضوع استفاده از رفرم و منفذ قانونی مطرح بوده و فلان و بهمان "پایه ای مادی" آنها برای شان معیار شرکت نمی تواند محسوب گردد. لنین زمانیکه از شرکت یا تحریم دوما حرف میزد، بهیچوجه به آن گونه معیارها توجه نداشت.

" رهبران" در توجیه شرکت در اتحادیه، استدلال دیگری دارند مبنی بر اینکه اتحادیه محصلان مترقی است، زیرا دموکراتیک، ملی و توده ایست! البته همچنان که آنها چون رویزیونیستها اتحادیه را محصول مبارزات روشنفکران از سال 1344 بعد میدانند، این سه کلمه را نیز نتیجه چنه زدن نماینده خود با رئیس پوهنتون پیرامون مواد اساسنامه می شمارند.

ایجاد اتحادیه بر اساس خواست دولت، توسط ابلاغیه ای پوهنتون در آن اوضاع خاص که قبلاً ذکرش رفت، مبتنی بود. رفرمی بود از بالا و بمنظوری معین. چگونه باید به رفرم برخورد کرد؟ ما معتقدیم که استفاده انقلابی از رفرم مانند اتحادیه و قوانین و غیره برای مارکسیست لنینیستها مجاز و بطریق اولی ضروری است. ولی اینرا هم فراموش نمی کنیم که پیش شرط حتمی استفاده از رفرم، افشای مقاصد و نتایج آن است تا خلق با آگاهی کامل و هوشیارانه استفاده ای انقلابی از رفرم و بکاربرد آن را در خدمت مشی پرولتری شناخته و بگمراهی و تصورات واهی دچار نگردد...".

در این پراگراف داکتر فیض مدعی است که: رهبری "سازمان جوانان مترقی" در مسئله شرکت در اتحادیه یا پارلمان برخلاف نظر لنین نظر داشته است. باین عبارت که گویالنین درباره فعالیت در این مجمع ها هیچگونه معیاری را در نظر نداشته است. در حالیکه برخلاف این ادعائین برای شرکت در "دوما" (پارلمان روسیه) مسایلی را در نظر داشت؛ از جمله وجود امکان تبلیغات سیاسی در خارج و داخل دوما، تاکتیک نزدیک شدن با دهقانان انقلابی بر ضد "کادتها" در داخل دوما و آگاهی دادن به آن بخش از کارگران ای که توسط منشویکهای اپورتونیست اغوا شده بودند. رهبری سازمان جوانان مترقی نیز در آن شرایط جنبه های از اتحادیه محصلان را در نظر داشت که می شد از آنها در جهت پیشبرد امر مبارزه سیاسی استفاده کرد. حدود نیمی از نمایندگان شورای اتحادیه محصلان را کاندیدهای جریان دموکراتیک نوین (شعله

جاوید) تشکیل می دادند. همچنین نماینده هایی از "حزب دموکراتیک عوام" و افراد مستقل در آن حضور داشتند. و نظر و موقف رهبری "س ج. م" درباره تفاوت بین ساختار طبقاتی پارلمان و اتحادیه محصلان مشخص بوده و تحریم پارلمان از جانب رهبری "س ج م" اقدامی درست بود.

همچنین رهبری «گروه انقلابی...» به غلط طوری و انمودمی سازد که اتحادیه محصلان نه نتیجه مطالبه و خواست محصلین پوهنتون (دانشگاه) که «رفرمی بود از بالا و به منظوری معین». در حالیکه رفرم هم محصول جانبی مبارزه طبقاتی است که دولت بعنوان نماینده طبقات حاکم به آن تن درمی دهد. اما پرولتاریای انقلابی در مسیر مبارزه انقلابی اش هیچگاه به رفرم توقف نکرده و توده های خلق را از هدف و منظور طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) و خواست اساسی و اهداف توده های خلق آگاه می سازد. اگرچه منظور طبقات ارتجاعی حاکم از انجام رفرمهای چند اغوای توده های خلق می باشد. تشکیل اتحادیه در اساس یکی از خواسته های صنفی محصلان پوهنتون بود که توسط ریاست پوهنتون (دولت) پذیرفته شده و برنامه و اساسنامه ای آن توسط شورای رهبری اتحادیه محصلان ترتیب و تدوین گردید. و رهبری جریان دموکراتیک نوین از تریبون اتحادیه محصلین در جهت تبلیغات سیاسی استفاده کرد. اتحادیه محصلین به لحاظ ترکیب گروهی ناهمگون بود و سازمانها و جریان های سیاسی مختلفی که خواسته ها و اهداف طبقات اجتماعی مختلف را نمایندگی میکردند در آن حضور داشتند؛ لیکن جریان دموکراتیک نوین در تدوین مواد برنامه و اساسنامه اتحادیه محصلین و تعیین خط مشی های آن سهم بارزی داشت.

در همین صفحه (41) چنین میخوانیم: "رهبری" حین سروصدای اتحادیه بازی بجای بر ملا ساختن نیت دولت از این رفرم (انحراف جنبش انقلابی از پیوند با خلق) عجولانه آن را دموکراتیک، توده ای، ملی... خواند*. و با شرکت از خود بیخودانه در آن، خالصانه کوشید به اتحادیه اعتبار ببخشد.

(*)- این کلمات و نظایرش بیشتر در اساسنامه اتحادیه دیده می شود. بنظر "رهبران" با آوردن چند کلمه از این قبیل و شعارهایی در اساسنامه میتوان اتحادیه ای ساخت که خاصیت توده ای و انقلابی و امثال آن را دارا باشد و یکی از افتخارات "رهبران" را هم گنجاندن یکچنان کلمات در اساسنامه تشکیل میدهد. ولی اینکه اتحادیه قادر نشد و نباید هم میشد که وظایف اساسی و حتی درجه دومش را عملی نماید برای شان مهم نیست و تنها آوردن آن کلمات در شمار عظیم ترین دست آورد اتحادیه می باشد.

داکتر فیض شرکت محصلین طرفدار و هوادار جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه صنفی محصلان پوهنتون را با تمسخر «اتحادیه بازی» می خواند. در حالیکه «مرحوم» داکتر فیض در روز انتخابات نمایندگان اتحادیه قبل از آغاز جریان رأی گیری (در صنف ما) درباره علت (علل) شرکت جریان دموکراتیک نوین در آن و تحریم پارلمان صحبت کرد و بانجیب الله (احمدزی) نماینده پرچمی ها که درباره مسئله تحریم انتخابات پارلمانی از جانب رهبری "جریان دموکراتیک نوین" و شرکت در اتحادیه محصلان سوالهای مطرح نمود، به مشاجره لفظی پرداخت. و داکتر فیض از این موقف رهبری جریان دموکراتیک نوین دفاع کرد. ولی بعداً آن را «اتحادیه بازی» خواند. حتی موصوف حرفی در این باره نگفت که ما منظور و ترفند طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) را می دانیم که چرا در این شرایط اوج و گسترش مبارزات جنبش دموکراتیک نوین در کشور که محصلین پوهنتون و متعلمین مکاتب و سایر روشنفکران هوادار جریان دموکراتیک نوین در مرکز این مبارزه خاصاً در شهرها قرار دارند و دولت بزعمش فکرمی کند که با صدور مجوز برای تشکیل اتحادیه محصلان می تواند اعضا و فعالین جنبش دموکراتیک نوین را "مصرف فعالیت اتحادیه ای" ساخته و از رفتن در بین توده های خلق خاصاً در روستاها و پیوند با دهقانان فقیر و بی زمین منحرف سازد! ولی داکتر فیض با تأیید این ترفند دولت؛ این اتهام را به رهبری "س ج

م" وارد می کند که گویا رهبری " س ج م" شرکت در اتحادیه محصلان را «همه اشکال مبارزه طبقاتی و انقلابی» در کشور می داند.

همچنین داکتر فیض مدعی است که رهبری "س ج م" «خالصانه کوشید که به اتحادیه اعتبار ببخشد»؛ زیرا اولین اتحادیه را اتحادیه دستوری دولت می داند. در حالیکه خلاف این ادعای داکتر فیض؛ نمایندگان جریان دموکراتیک نوین در اتحادیه محصلان بادر نظر داشت ترکیب طبقاتی آن، سعی کردند تا با جلب اکثریت آرای محصلین مترقی و آزادی خواه برنامه و اساسنامه و فعالیت‌های اتحادیه را وجهه مترقی ببخشند. چنانچه خود داکتر فیض چنین مواردی را در اساسنامه و برنامه اتحادیه محصلان اذعان می کند. تدوین یک برنامه و اساسنامه بورژوا دموکراتیک در چنین اتحادیه های و موجودیت وزنه عناصر مترقی در آن، در انجام فعالیتها و خط مشیهای آن نیز مؤثریت دارد. ولی این ادعای داکتر فیض که گویا رهبری "س ج م" می خواست و یا نظر داشت که با تدوین چنین برنامه و اساسنامه ای برای اتحادیه محصلان به آن «خاصیت انقلابی و توده ای» ببخشد؛ کاذبانه و توطئه گرانه است. زیرا تحت حاکمیت یک نظام ارتجاعی فنودال کمپرادور وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم (در آن شرایط) و بادر نظر داشت ساختار طبقاتی اتحادیه محصلان چنین امری ممکن نبوده و نیست، آنهم که نمایندگان گروه رویزیونیستی «خلق» پرچمیها و گروه ارتجاعی اسلامی "اخوان المسلمین" و دیگر عناصر بورژوازی با افکار ارتجاعی در اتحادیه حضور داشتند و علیه نظرات و فعالیت‌های مترقی و دموکراتیک نمایندگان جریان دموکراتیک نوین با شدت مقابله کرده و سعی می کردند تا مانع از گنجاندن نظرات و مواضع آنها در اساسنامه و برنامه اتحادیه و سمت دهی فعالیت‌های آن شوند. در چنین اتحادیه های در عالی ترین شکل آن، محصلین از تعلق جریانات و سازمانهای انقلابی و مترقی مبارزه افشاگرانه علیه نظام حاکم ارتجاعی و حامیان امپریالیست آن را به پیش برده و فعالیت روشنگرانه در بین محصلین در خارج و داخل اتحادیه و جذب و بسیج دانشجویان آزادی خواه و میهن دوست در جهت تقویت و توسعه جنبش ملی - دموکراتیک را انجام دهد. در کشورهای نیمه فنودالی و نیمه مستعمره نیروی های انقلاب دموکراتیک نوین راتوده های خلق (کارگران، دهقانان فقیر و بی زمین، طبقه خرده بورژوازی، جناح میهن پرست بورژوازی ملی و اقشار روشن فکران مترقی و آزادی خواه) تشکیل می دهند. و نیز داکتر فیض بر رهبری "س ج م" خاصاً رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری این اتهام را وارد می کند که اثرگذاری نمایندگان جریان دموکراتیک نوین در اساسنامه و برنامه اتحادیه محصلان را از "افتخارات" خود می شمارند که یاوه گوئی ابلهانه بیش نیست. زیرا کمونیستهای انقلابی هرگز با چنین دست آورد مبارزاتی کوچک و موقتی دچار مباحثات نمی شوند. و فقط با پیروزی مبارزه انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان و سرنگونی دژ ارتجاع و امپریالیسم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و تشکیل نظام سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و رفتن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) می تواند برای کمونیستهای انقلابی افتخار آفرین باشد.

رهبری "گروه انقلابی...". در صفحه (42) چنین می نویسد: "...بعد از آنکه "رهبران" از آن طبقاتی که در شمار خلق می آیند سخن می گویند، پارافراتر نهاده با بزرگواری و وظیفه اتحاد آنها را در برابر خود قرار می دهند." تمام طبقات، قشرها، گروه ها و افراد، بطور خلاصه زیرستم فنودالیسم و امپریالیسم، توده های خلق افغانستان را تشکیل می دهند که باید با هوشمندی و سعی و بردباری تمام آنان را متحد ساخت و بسمت درستی هدایت نمود". اینجا رهبری بکلی گوئی و اظهار نظرنا مشخص میپردازند که خاصه اپورتونیستهاست".

اگرچه رهبری "سازمان جوانان مترقی" باید بگونه صریح طبقات و اقشار زیرستم فنودالیسم و امپریالیسم در افغانستان را مشخص می ساخت تا زمینه برای اتهام زنی اپورتونیستهای "گروه انقلابی..." آماده نمی شد. مائوتسه دون در مورد مشابه چنین می گوید: "در دوره جنگ آزادیبخش، امپریالیستهای امریکا

و عمل شان- بورژوازی بورکراتیک، طبقه مالکان ارضی و مرتجعین گومیندان که نمایندگان این طبقات بودند- دشمنان خلق بشمار می رفتند، حال آنکه خلق عبارت بود از کلیه طبقات، قشرها و گروه های اجتماعی که علیه این دشمنان مبارزه می کردند (صفحه 78 چهار رساله فلسفی- اثر مائوتسه دون).

به این نظر داکتر فیض ویرانش توجه کنید: " هر فردی که در جنگ مقاومت شرکت کند جزء خلق بشمار می رود (نشریه مشعل رهائی صفحه 67)". بنابراین نظر «مرحوم فیض» طبقات فئودال و تاجران کمپرادور و احزاب ارتجاعی اسلامی نمایندگان فئودالیزم و کمپرادوریزم و نوکران امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولت ضدانقلابی چین و دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و عربستان سعودی جزء خلق بشمار می روند! ».

رهبری «گروه انقلابی...» در صفحه (43) چنین ادعا می کند: " رهبری سازمان جوانان مترقی بکار اتحادیه ای روشنفکران و صریحاً نقش دوران سازدهقانان و کارگران را به آنان (روشنفکران) قایل شده، بینش ضدانقلابی خود را برابر توده های خلق می نمایاند".

داکتر فیض رهبری " س ج م " را متهم می سازد که در مبارزه انقلابی به نقش کارگران و دهقانان کم بها داده و نقش آنها را به " روشنفکران " قایل شده و بکار اتحادیه ای روشنفکران پربها داده است. و بهمین استناد رهبری " س ج م " خاصتاً رفیق اکرم یاری را دارای «بینش ضدانقلابی» می خواند. در حالیکه سازمان جوانان مترقی منحیث یک تشکل انقلابی پرولتری (م- ل- ا) دید روشنی از انقلاب دموکراتیک نوین داشته و نیروی عمده در این پروسه انقلاب را بخوبی می شناخت. اینکه " س ج م " در طول حیات سیاسی اش از طریق سازمان توده ای تحت رهبری اش (جریان دموکراتیک نوین) مبارزه انقلابی و مترقی، مبارزه افشاگرانه علیه نظام فئودال کمپرادوری برهبری خاندان " آل یحیی " و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم «شوروی» و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه رویزیونیسم " مدرن " (خروشچفی) که حاملین اصلی آن باندهای وطن فروش و خاین و جنایتکار «خلق» پرچمی و «گروه کار» بودند و مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی علیه گروه ارتجاعی " اخوان المسلمین " و مبارزه روشنگرانه در بین کتله های روشنفکران مترقی و آزادی خواه و توده های خلق در شهرها متمرکز ساخته و به سازماندهی مبارزه در دهات و در بین دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران زراعتی و آگاه سازی و بسیج آنها در جهت تشکیل هسته های چریکی و تدارک جنگ انقلابی خلق توجه جدی نکرد؛ دچار اشتباه بزرگی گردید. در حالیکه رهبری " س ج م " اصولاً قبل از این وظیفه عمده ای دیگری داشت که باید به آن می پرداخت و آن مبارزه جهت آماده ساختن عمده ترین سلاح انقلاب، ایجاد حزب کمونیست انقلابی (م- ل- م) و بعد تشکیل ارتش خلق و تدارک جنگ خلق و تشکیل جبهه متحد ملی از کارگران و دهقانان و دیگر نیروهای انقلابی و مترقی ضد فئودالیزم و ضد امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در کشور بود. با آنها قبل از انجام این وظایف مهم و حیاتی، جناح انقلابی در سازمان جوانان مترقی ابتدا باید سازمان را از وجود خطوط اپورتونیستی تزکیه می نمود. داکتر فیض جناح اکونومیستی را نمایندگی می کرد و داکتر هادی محمودی جناح سنتریستی را. این هر دو جناح اپورتونیستی باید با مبارزه ایدئولوژیک سیاسی (" مبارزه بین دو خط") از سازمان جوانان مترقی طرد می شدند تا زمینه برای تشکیل حزب کمونیست انقلابی آماده می شد. با وجود آنها مبارزه در روستاها برای " سازمان جوانان مترقی " و " جریان دموکراتیک نوین " در همان عمر کوتاه آن از اهمیت ویژه برخوردار بود که به آن نپرداخت و انتقاد جدی متوجه آنست. اگرچه روشنفکران عضو هوادار " س ج م " و " ج د ن " ایده های انقلابی دموکراسی نوین را در سطح محدودی در دهات محل زندگی شان رسوخ دادند؛ اما این نمی توانست جایی اصل موضوع، یعنی کار و فعالیت انقلابی سازمان یافته در بین کتله های بزرگ دهقانان فقیر و بی زمین را در دهات کشور بگیرد.

جناح اکونومیستی برهبری داکتر فیض وجناح سنتریستی برهبری داکتر هادی محمودی بعد از مریضی رفیق اکرم یاری به تضعیف و تخریب "س ج م" شدت بخشیده و این یگانه سازمان انقلابی پرولتری کشور را به انحلال کشانده و "جریان دموکراتیک نوین" را متلاشی کردند. «گروه انقلابی...» و بعد «سازمان رهائی...» از منجلا ب اپورتونیزم راست و با شیوه های یوپولیستی تعداد زیادی از هواداران جریان دموکراتیک نوین را که فهم و درک نازلی از علم انقلاب پرولتری داشتند بنام «م-ل-ا» دروغینش بعقب خود کشانده و در پرتگاه رویزیونیسم «سه جهانی» غرق کرده و از این طریق ضربه سهمگینی به جنبش دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد کردند. رهبری «سازمان رهائی...» در زمان خیزش خود بخودی توده های خلق افغانستان علیه رژیم کودتائی «خلقی» پرچمیها و آغاز جنگهای چریکی علیه آن در اواخر سال (1357) خورشیدی و بعد اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن کشور توسط ارتش سوسیال امپریالیسم «شوروی» بتاريخ 6 جدی سال (1358)، با الهام از ایدئولوژی و سیاست رویزیونیسم "سه جهانی" با احزاب ارتجاعی اسلامی اتحاد کرده و برای تشکیل "جمهوری اسلامی" مبارزه کرد. داکتر فیض در این باره چنین ابراز نظری نماید: "... ما فقط بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظر داریم. ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آن را آرزو نمودیم. ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضروی، می تواند بنوبه ای خود گامهای وسیع تر و ارزنده تری در راه یکپارچگی مجاهدین و ملت بردارد (وطن نشریه مبارزین مجاهد افغانستان صفحات 4 و 5)". نظر رویزیونیستهای «سه جهانی» درباره رژیم اسلامی و خمینی در ایران: "سازمان رهائی افغانستان از اسلام مبارز دفاع نموده و از دولت اسلامی مستقل و ملی ایران برهبری امام خمینی در برابر دو ابر قدرت دفاع و پشتیبانی می نماید (مشعل رهائی)". و نیز چنین ابراز نظری کنند: "سازمان رهائی افغانستان یکی از سازمانهای انقلابی و ملی کشور بوده، طرفدار ایجاد جمهوری اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی می باشد (نشریه مبارزین مجاهد افغانستان سرطان 1360)". و نیز "جمعیت انقلابی زنان افغانستان - راوا" توانسته تعداد قابل توجهی زنان مبارز آزادی خواه کشور را زیر شعار بزرگ اسلام بسیج و رهبری نماید (ابلاغیه "راوا" حمل 1364). همچنین پیروان داکتر فیض به ادامه منجلا ب رویزیونیسم «سه جهانی»، در سال (2001) میلادی با تأیید تهاجم نظامی امپریالیستهای امریکائی و ناتو به افغانستان و کشتار خلق مظلوم و ویرانی کشور در کنفرانس استعماری امپریالیستی در شهر "بن" آلمان شرکت کرده و در دولت دست نشانده استعمار و امپریالیسم در کابل سهم گرفتند. رویزیونیستهای «سازمان رهائی افغانستان» که از حمایت و پشتیبانی دولت سوسیال امپریالیسم چین و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولت دست نشانده بر خورداران، طی 16 سال اخیر زیر نام "حزب همبستگی افغانستان - راوا" و جناح منشعب آن «سازمان انقلابی افغانستان» در جهت تحقق استراتژی و اهداف ضد انقلابی و ضد مردمی شان فعالیت می کنند.

در اواخر صفحه (43) و اول صفحه (44) این سند اپورتونیستی چنین می خوانیم: "... ببینیم ایدئولوژی" رهبری "مبنی بر جدائی و ناامیدی از توده ها و تحقیر و سرزنش آنان با چه وضاحتی در این جملات پیداست: "در سلول های مغز مردم ما سالها اندیشه فاسد کننده فئودالی و امپریالیستی رسوخ داده شده و تابه استخوان آنها را سیاه ساخته است، توده های کارگر، دهقان و خرده بورژوازی هر کدام بدرجات گوناگون زیر نفوذ این اندیشه ها قرار گرفته اند، روشنفکران که تا حدود معینی با کتاب و مدرسه آشنائی یافته در مجموع بجز اندیشه بخود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله شان رسوب نکرده است" (نکاتی چند...).

در جوامع طبقاتی، ایدئولوژی و فرهنگ مسلط، ایدئولوژی و فرهنگ طبقات ارتجاعی حاکم است. در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره توده های خلق اعم از کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی تحت تأثیر جهان بینی و فرهنگ طبقات حاکم و امپریالیسم قرار دارند. جهان بینی طبقاتی است. جهان بینی طبقه کارگر با جهان بینی طبقه سرمایه دار و جهان بینی دهقان فقیر و بیزمین با جهان بینی طبقه فئودال از بنیاد متضاد است. جهان بینی طبقه کارگر در عالی ترین شکل، به صورت علمی، همان آموزش مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است. ایدئولوژی و فرهنگ طبقات ارتجاعی و امپریالیسم از طریق حاکمیت و سلطه ستمگرانه و با اغواگری و تزویر بر طبقات خلق تحمیل می شود. از آنجاییکه "هستی اجتماعی انسانها شعور آنها را تعیین می کند"؛ لذا طبقات ارتجاعی حاکم نمی توانند سرشت و خصلت طبقاتی توده های خلق را تغییر دهند. زیرا بین طبقات خلق و طبقات ارتجاعی تضاد آشتی ناپذیری وجود دارد و این تضاد باشکال مختلف خود را در جامعه عیان ساخته و مبارزه توده های خلق علیه طبقات ارتجاعی به اشکال و شدتهای مختلف همواره ادامه دارد. و رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری حتماً به این مسئله آگاهی داشتند. و ادعای رویونیستهای «گروه انقلابی...» مبنی بر اینکه اکرم یاری و داکتر صادق یاری بدون تفکیک، چنین نظری نسبت به روشنفکران داشته اند؛ یک اتهام بیش نیست.

داکتر فیض از یکطرف رهبری "س ج م" را متهم می سازد که به روشنفکران پربها داده و "نقش دوران ساز کارگران و دهقانان را به روشنفکران قایل شده است" و از جانب دیگر آن را متهم می سازد که درباره روشنفکران چنین میگویند: "**روشنفکران بجز اندیشه بخود مهبیاساختن زندگی بهتر شخصی گرایش دیگری ندارند!**" در حالیکه نقش مثبت و مؤثر روشنفکران انقلابی و مترقی در جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در دهه چهل خورشیدی و بعد از آن غیر قابل انکار است. چگونه ممکن است که رهبری "س ج م" خاصتا رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری چنین نظر نادرست و غیر واقعی نسبت به همه روشنفکران جامعه داشته اند. البته بخشی از روشنفکران از جمله روشنفکران تعلق طبقات خلق دارای گرایش قوی "اندیشه بخود مهبیاساختن زندگی شخصی بهتر هستند". اینک بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی "جریان دموکراتیک نوین" آن جنبش بزرگ توده ای فروکش کرد و بعد تعداد زیادی از روشنفکران به علت سطح نازل آگاهی سیاسی انقلابی آنها توسط مشتی اپورتونیست و رویونیست شیدا و عوام فریب چون رهبری «گروه انقلابی...» و «سازمان رهائی...» اغوا شده و در پیرتگاه رویونیسم و تسلیم طلبی کشانده شدند، بحث دیگری است. مسئله روشنفکران در تمام کشورهای جهان خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم یکی از مسایل مهم و حساس بوده و شناخت از خصلت طبقاتی و خصایص و قشری، طرز تفکر و نقش متناقض روشنفکران در جنبشهای سیاسی انقلابی و مترقی حایز اهمیت است. روشنفکران از طریق تحصیل تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی قرار می گیرند. روشنفکری که در جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره و یا جامعه سرمایه داری امپریالیستی زندگی می کند مجبور است که برای امرار معاش محصول کار و یان نیروی کار خود را بفروشد و از طرف طبقات حاکم مورد استثمار و ستم نیز قرار می گیرد. **لنین می گوید: "روشنفکر با پرولتاریا هیچگونه تضاد اقتصادی ندارد. ولی وضعیت زندگی و شرایط کارش پرولتاریائی نیست و از اینجاست که تضاد معینی از لحاظ روحیه و طرز تفکر ناشی می شود...".** و نیز **لنین می گوید: "روشنفکر معمولی که به جامعه سرمایه داری متکی است و نماینده ای شاخص طبقه ای روشنفکر است. این طبقه با پرولتاریا تضاد معینی دارد این تضاد نوعش با تضاد کار و سرمایه متفاوت است. او متحمل استثمار از طرف سرمایه دار و خفت خواری اجتماعی معین نیز می شود."**

در جوامع طبقاتی هر طبقه اجتماعی قشر روشنفکر خود را دارد. روشنفکران (در اینجا منظور عمدتاً روشنفکران تعلق طبقات خلق است) به لحاظ جهان بینی و طرز تفکر سیاسی شان به دو دسته تقسیم می شوند: روشنفکرانی که در دفاع از منافع طبقات خلق زحمتکش قرار می گیرند و روشنفکرانی که در دفاع

از منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیسم می ایستد. لنین روشنفکر را چنین تعریف می کند: "روشنفکر درست باین جهت روشنفکر خوانده می شود؛ زیرا او تکامل منافع طبقات و گروه های سیاسی کل جامعه را به آگاه ترین، قاطع ترین و دقیق ترین نحوی منعکس نموده و بیان می دارد". در جوامع طبقاتی خاصاً در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره روشنفکران مترقی و آزادی خواه در برابر ستمگرها و استبدادخشن طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) و ستم و استثمار و تجاوزات و وحشیانه امپریالیسم اعتراض کرده و در اتحاد با توده های خلق به مبارزه برمیخیزند. روشنفکران انقلابی و مترقی در جنبشهای بورژوا و دموکراتیک، جنبشهای آزادی بخش ملی و جنبشهای انقلابی پرولتری سهم فعال می گیرند. اما تجربه نشان داده است، زمانیکه این جنبشها بنا بر دلایلی فروش می کنند، تعداد زیادی از روشنفکران دچار یأس و سرخوردگی شده و تعدادی هم ترک مبارزه می کنند. همچنین این مطلب نیز قابل تذکر است که در تاریخ مبارزات خلقها مثالهای هم وجود دارد که روشنفکرانی از تعلق طبقات دارای جامعه با کسب اندیشه های انقلابی پرولتری در جهت دفاع از منافع طبقات خلق در برابر طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم به مبارزه برخاسته و این مبارزه را تا آخر ادامه داده اند. در اروپا انگلس در کنار مارکس از جمله پایه گذاران علم انقلاب پرولتری از روشنفکران تعلق طبقه بورژوازی بود و تا آخر در سنگر انقلاب جهانی باقی ماند. در افغانستان فقید رفیق اکرم یاری از پایه گذاران جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) از روشنفکران تعلق طبقه فئودال بود.

رفیق مانوتسه دون می گوید: "نقش روشنفکران انقلابی در امر پیروزی انقلاب عمده است و روشنفکران انقلابی مبلغان و سازماندهندگان توده های خلق اند". همچنین رفیق مانوتسه دون صحبت از "روشنفکر انقلابی، روشنفکر غیر انقلابی و یا ضد انقلابی" مینماید. تجارب جنبشهای انقلابی و مترقی در کشورهای مختلف جهان نشان می دهد که: ممکن است روشنفکر روزی "انقلابی" بوده و در راه تحقق خواسته های اساسی و منافع طبقات خلق زحمتکش مبارزه کند و بعد متزلزل و بی ایمان شده و در صف طبقات ضد خلق، صف ضد انقلاب قرار گیرد. مثال برجسته ای آن انواع رویونیستها و اشکال اپورتونیستها هستند. از اینرو با در نظر داشت موقعیت اجتماعی اقتصادی، شیوه زندگی، ساختمان روانی و سیر تحولات فکری روشنفکر در شرایط سیاسی مختلف؛ تحلیل و ارزیابی از روشنفکر و شناخت واقعی از آن تا حدی مشکل است. تزلزل و بی ثباتی و ناستواری روشنفکر عمدتاً ناشی از خصلت طبقاتی و قشری، شکل و شیوه زندگی بورژوائی، اندیشه و افکار و آمال و آرزوهای روشنفکرانه وی است. اگر روشنفکر در پرتو آگاهی علمی و انقلابی در جهان بینی و طرز تفکر و ایده و خصلت طبقاتی اش تغییر کیفی ایجاد کند؛ در آن صورت می تواند تردد و تزلزل را از خود زدوده و در جهت پیروزی انقلاب خلق استوارانه مبارزه کند. اگر روشنفکر در نظر و عمل در صف انقلاب خلق قرار داشته و در راه تحقق خواسته های اساسی و منافع طبقات خلق علیه سرمایه داری و امپریالیسم و طبقات فئودال و کمپرادور می رزمند و همه نیروی خود را وقف مبارزه انقلابی در جهت انهدام نظام کهن ارتجاعی بهره کش و ستمگر و تأسیس نظام دموکراتیک نوین و نظام سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم و انجام انقلاب کبیر فرهنگی تار سیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) بلاوقفه ادامه می دهد، انقلابی است. و این معیار عمده و مهم برای قضاوت درباره روشنفکر انقلابی شده است.

در تاریخ معاصر افغانستان خاصاً در قرن بیستم روشنفکران مترقی و میهن دوست نقش قابل توجهی در جنبشهای ضدا ارتجاعی و ضداستعماری و امپریالیستی ایفا کرده اند. در دهه چهل خورشیدی با تشکیل "سازمان جوانان مترقی" منحصیث اولین سازمان انقلابی پرولتری و آغاز فعالیتهای علنی "جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید)" کتله بزرگی از روشنفکران مترقی مردمی و آزادی خواه به این جنبش پیوسته و تحت رهبری "س ج م" نقش بسزای در مبارزه علیه نظام فئودال کمپرادوری سلطنت ظاهر شاه و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم ایفا کردند. همین روشنفکران برای اولین بار در تبلیغ و ترویج

اندیشه های دموکراسی نوین و اشاعه فرهنگ انقلابی و مترقی در جامعه مبارزه کردند. در تاریخ مبارزات خلق افغانستان این مبارزه به لحاظ ماهیت انقلابی و مترقی آن مرحله نوینی بشمار می رود. و این دوره سرآغاز جنبش انقلابی پرولتاری (م-ل-ا-م-ل-م) در تاریخ کشور است که توسط فقید رفیق اکرم یاری پایه گذاری شده و با ماهیت روشن انقلابی تاکنون ادامه یافته است. این جنبش انقلابی که در نیمه اول دهه چهل خورشیدی پایه گذاری شد یک نسل از روشنفکران مترقی و مردمی را تربیت سیاسی انقلابی کرده است.

بالمقابل گروه دیگری از «روشنفکران» اپورتونیست و رویونیست از جمله «خلق» پرچمی» سازانها» در دفاع از منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیسم خاصاً سوسیال امپریالیسم «شوروی» وقت برخاسته و زیرنام اغواگرانه «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به تبلیغ و ترویج اندیشه ها و فرهنگ ضدانقلابی و ضد مردمی در جامعه پرداخته و علیه جنبش انقلابی پرولتاری واقعی کشور (سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین) قرار گرفتند. خلق افغانستان در اواخر قرن بیستم با پوست و گوشت و تا مغز اسخوان ماهیت و خصلت ضدانقلابی و ضد مردمی «حزب» و حکومت ننگین «خلق» پرچمی ها و بداران سوسیال امپریالیست روسی آنها را احساس کردند. این گروه رویونیست خود فروخته که سعی می کرد با بکارگیری مقوله ها و شعارهای بظاهر «مترقی» توده های خلق افغانستان را اغوا کند؛ اما با انجام کودتای ننگین "7 ثور" سال (1357) خورشیدی با جنایات وحشیانه و خیانت و وطن فروشی، سرشت و خصلت ضدانقلابی و ضد مردمی خود را در عمل آشکار ساخت. باندهای «خلق» پرچمی، «سازائی» و «سفزائی» بعد از اشغال نظامی و به مستعمره کشیدن افغانستان توسط امپریالیستهای امریکائی و ناتودر "7 اکتوبر" سال (2001) میلادی با باندهای جنایتکار و وطن فروش و خاین جهادی و ملیشه ای و دیگر همقمشان شان به خدمت امپریالیستهای اشغالگر امریکا و ناتودر آمده و با تشکیل دولت دست نشانده در شانزده سال اخیر نیز به جنایت و خیانت علیه خلق و تخریب کشور ادامه داده اند.

قماش دیگر از رویونیستهای ضدانقلابی که روزی جریان دموکراتیک نوین را همراهی می کردند، با سوء استفاده از نام آن جنبش "و اندیشه های انقلابی" م-ل-ا طی مدت چهارونیم دهه با تسلیم طلبیهای ننگین از جمله تسلیمی به سوسیال امپریالیسم «شوروی» (تسلیمی "ساما" به دولت مزدور «خلق» پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای روسی) و تسلیمی به امپریالیستهای غربی و ارتجاع فئودال کمپرادوری) شرکت در دولت دست نشانده امپریالیستهای امریکائی و ناتوطی 16 سال اخیر)، به اشکال و شیوه های مختلف علیه جنبش انقلابی پرولتاری (م-ل-م) و مبارزات آزادی خواهانه خلق افغانستان تخریبکاری و خیانت کرده اند. از جمله این گروه های اپورتونیستی و رویونیستی «سازمان انقلابی افغانستان»، «ساما- ادامه دهندگان» و عناصری از «ساوو» در سالهای اخیر از طریق وب سایت استخباراتی «افغانستان-آزاد» علیه جناحهای مختلف جنبش کمونیستی (م-ل-م) انقلابی جاسوسی کرده و در سطح فرومایه ترین عناصر او باش و لومین به مافحاشی می کنند.

قماش دیگر از «روشنفکران» ارتجاعی و ضدانقلابی زیر نام «سازمان جوانان مسلمان-«اخوان المسلمین» در دهه چهل شمسی عرض وجود کرده که هدف اساسی آنها را دفاع از منافع فئودالی و کمپرادوریزم و امپریالیستهای غربی تشکیل میداد. این گروه ارتجاعی اسلامی خصومت خود را علیه جنبش دموکراتیک نوین بگونه آشکار اعلام و فعالین این جنبش را مورد حملات قاتلانۀ قرار داده و در سال (1351) خورشیدی رفیق سیدال (سخندان) بدست گلب الدین جنایتکار این مزدور امپریالیسم و ارتجاع بین المللی بقتل رسید. اکثریت رهبران تنظیم ها و احزاب اسلامی ارتجاعی از اعضای «سازمان جوانان مسلمان» بودند که در شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم جنایتکار «خلق» پرچمی ها و ارتش اشغالگر «شوروی» با سلاح و پول و حمایتهای سیاسی و امکانات دولتهای ارتجاعی منطقه و قدرتهای امپریالیستی

غربی خود را در رهبری جنگ و مقاومت توده های خلق افغانستان تحمیل کردند. این گروه های جنایتکار و مزدور هزاران تن از خلق مظلوم افغانستان را خاصاً در دهات کشور بقتل رسانده و شنیع ترین جنایات را علیه آنها مرتکب شدند. صدها تن از منسوبین جریان دموکراتیک نوین و دیگر اشخاص مترقی و آزادی خواه در جبهات جنگ مقاومت مردم افغانستان و یا در پاکستان و ایران توسط همین احزاب اسلامی از جمله حزب اسلامی گلب الدین و جمعیت اسلامی و حزب وحدت اسلامی و دیگران بقتل رسیدند.

با وجود تزلزل و انحراف و بی ایمانی قماشهای از «روشنفکران» در کشورهای مختلف جهان از جمله افغانستان خاصاً در نیم قرن اخیر؛ اما نقش روشنفکران انقلابی و مترقی و میهن دوست در رهبری مبارزات خلقها علیه امپریالیسم و ارتجاع حایز اهمیت است. اقتدار مختلف روشنفکران انقلابی و مترقی و آزادی خواه در کشورهای مختلف جهان با تحمل ستم طبقاتی، ستم ملی امپریالیستی، ستم ملی شئونبستی و دیگر انواع ستم و استبداد از جانب ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیستهای حامی آنها تسلیم ارتجاع مزدور و امپریالیستهای شده و در سنگر دفاع از منافع خلقها و میهن شان به مبارزه ادامه داده و می دهند. از جانب دیگر روشنفکران انقلابی و مترقی از جهات مختلف روابط و پیوندهای نزدیکی باتوده های خلق (خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم) دارند و بخشهای از توده های خلق آنها را منحیث پیش آهنگ مبارزات ملی و طبقاتی شان می شناسند.

رهبری «گروه انقلابی...» در همین صفحه (44) و به ادامه پراگراف قبلی چنین ابراز نظر و عقیده می نماید: "آیا برخورد خائنه و ضدانقلابی تر از این نسبت به خلق وجود دارد؟ نقطه حرکت اصلی شناخت از فعالیت تولیدی آغاز میگردد. چرخ تولید را توده های خلق به پیش میراند. مبارزه طبقاتی توده ها بر علیه صاحبان و وسایل تولید قدم دیگری است که شناخت توده ها را به سطح بالاتری میبرد. توده ها با این موضع طبقاتی خاص، دارای موضع ایدئولوژیک خاص خوداند. از این موضع توده ها همواره بر خورد واقع بینانه ای به پدیده هادارند. زیرا بانقش که در تولید و مبارزه طبقاتی دارا می باشند، صاحب معلومات و معیارهای صحیح اند. رفیق مائوتسه دون می گوید: "معلومات واقعی از تجربه مستقیم سرچشمه میگیرد". توده هادارک بهتری از تضادهای جامعه، ستمگری هیأت حاکمه و انقلاب دارند. اگر شمار و روشنفکران از ظلم و ستم بر توده ها گاهگاهی باتفاخر از برج عاج خویش حرف میزنند توده ها آن ظلم و اجحاف چندلایه را باگوشت و پوست خود حس کرده و به همین لحاظ عملاً حاضران انقلاب کنند. در حالیکه شما (اشاره داکتر فیض به رهبری "س ج م" می باشد- توضیح بین قوسین از من است-) خوش دارید فقط با کلمه انقلاب خود را سرگرم سازیید. توده های مردم "تامغز استخوان سیاه نیستند" باید کسی چون شما "رهبران" منحنط و واقعاً تامغز استخوان سیاه و تیره وجدان باشد که این را بگوید یا قبول نماید... کوره عملی تولید و مبارزه سخت طبقاتی توده ها، معیار اعتبار و حقیقت هرگونه اندیشه هاست. توده ها درستی و نادرستی تئوری های مختلف را در پراتیک خویش می آزمایند. بهمین جهت است که تاریخ پیوسته شاهد نبردن خلقها علیه اندیشه های فاسدکننده فئودالی و امپریالیستی می باشند "رسوخ" دائمی آنها در "سلول های مغز" شان... برخلاف عقیده "رهبری" مابه این ایمان داریم که توده ها "تامغز استخوان" سرخ اند و انقلابی...".

داکتر فیض در اینجا به شیوه مکانیکی تنها از شناخت حسی کارگر صحبت کرده و مرحله تعقلی شناخت را از نظر انداخته و نقش تئوری انقلابی در جنبش کارگری را بی اهمیت شمرده و ادعا میکند که: توده های خلق (اوبجای کلمه کارگر از کلمه خلق استفاده میکند) شناخت از فعالیت تولیدی را حاصل کرده و مبارزه طبقاتی را به پیش می برد. در حالیکه کارگر بدون شناخت تعقلی، بدون آگاهی درباره ماهیت و خصیلت طبقاتی طبقات استثمارگر و ستمگر و چگونگی استثمار و ستم آنها و بدون آگاهی به تئوری مارکسیستی طبقات و مبارزه طبقاتی نمیتواند مبارزه طبقاتی را به پیروزی برساند؛ کارگران "درستی و نادرستی تئوری های مختلف را تنها در پرتو تئوری های مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی می توانند تجربه کنند؛

کارگردون آگاهی به علم انقلاب پرولتری نمی تواند از خصلت تضادهای طبقاتی آگاهی حاصل نموده و بدون آگاهی انقلابی و موجودیت ستاد انقلابی (حزب کمونیست انقلابی) نمیتواند اقدام به انقلاب کند. کارگردون مسلح شدن به علم انقلاب پرولتری (م- ل- م) نمیتواند سرخ و انقلابی باشد. و آگاهی سوسیالیستی و کمونیستی توسط عنصر آگاه و انقلابی به طبقه کارگر انتقال می یابد. و با پیوند سوسیالیسم علمی به جنبش طبقه کارگر است که مادیت یافته و جنبش طبقه کارگر بیک جنبش انقلابی تکامل کرده و با این سلاح و متحد ساختن سایر توده های خلق زحمتکش می تواند به دژ سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر نظامهای استثمارگر و استثمارگر برده و با انهدام نظام کهن سرمایه داری و امپریالیسم نظام نوین سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازد.

رفیق لنین می گوید: "آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه ای کارگرا قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحاد بدهد، برضدکارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدورقوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره". همچنین لنین می گوید: "معرفت سوسیالیستی چیزیست که از خارج داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده نه یک چیز خودبخودی که از این مبارزه ناشی شده باشد... وظیفه سوسیال دموکراسی عبارت از این است که معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظایف وی را در ذهن پرولتاریا وارد سازد".

داکتر فیض بدون هیچگونه توضیحی می نویسد: "توده ها با موضع طبقاتی خاص، دارای موضع ایدئولوژیک خاص خود اند".

رفیق لنین می گوید: "از ایدئولوژی مستقلی که خود توده های کارگر در همان جریان نهضت خود بخودی بوجود آورده باشند نمی تواند حرفی در میان باشد. در این صورت قضیه فقط این طور می تواند طرح شود: یا ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. در اینجا حد وسطی وجود ندارد... هرگونه کاهش از اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی و هرگونه دوری از آن بخودی خود بمعنی تقویت ایدئولوژی بورژوازی است".

داکتر فیض و پیروان او عقیده دارند که طبقه کارگر در "کوره عملی تولید" بگونه خود بخودی به شناخت همه چیز دست یافته و انقلاب می کند و "تامغز استخوان سرخ و انقلابی است". اینها مانند سایر اکونومیستها به شناخت تعقلی طبقه کارگر، آگاهی انقلابی او اهمیتی قایل نبوده و همان شناخت حسی را "معیار اعتبار حقیقت هرگونه اندیشه ها می دانند". در حالیکه بدون آگاهی انقلابی و وجود حزب سیاسی با خط انقلابی مارکسیستی-لنینیستی؛ طبقه کارگر در اسارت ایدئولوژی بورژوازی باقی میماند و ثانیاً بدون شناخت علمی از ماهیت و خصلت نظام سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر طبقات استثمارگر و استثمارگر امکان پیروزی مبارزه طبقاتی برای آن میسر نیست. رفیق مائوتسه دون میگوید: "فلسفه مارکسیستی بر آنست که مهمترین مسئله درک قانونمندیهای جهان عینی برای توضیح جهان نیست، بلکه استفاده از شناخت این قانونمندیهای عینی برای تغییر فعال جهان است".

شناخت طبقه کارگر از روابط و مناسبات تولیدی، روابط و مناسبات بین طبقات استثمارگر و طبقات بهره ده و استثمارکننده از طریق بکار بست تئوری انقلابی (مارکسیستی-لنینیستی-مائونیستی) در پراتیک مبارزه طبقاتی میسر است. بعبارت دیگر طبقه کارگر این شناخت را از طریق آگاهی به علم انقلاب پرولتری حاصل میکند. اساس جریان شناخت عبارت است از پراتیک، فعالیت مادی و تولیدی انسان. در جریان این فعالیت است که انسان اشیاء و پدیده ها و قوانین آنها را می شناسد. و به کمک دانش انقلابی این شناخت هر چه ژرفتر و پیردامنه تر و عمیق تر می شود. مارکسیسم بر اصل امکان شناخت تکیه می کند، بر اساس

تجربه و دانش معتقد است. از دیدگاه مارکسیسم تئوری دارای اهمیت است و اهمیت آن در این تزلزینی کاملاً بیان یافته است: " بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد".

رفیق مائوتسه دون میگوید: " حرکت ماتریالیستی- دیالکتیکی شناخت براساس پراتیک تغییر دهنده واقعیت پدید می آید. پرولتاریا در آغاز دوره پراتیک خود- دوره تخریب ماشین آلات و مبارزه خود بخودی- از نظر معرفت بر جامعه سرمایه داری هنوز در مرحله شناخت حسی قرار داشت. و فقط جوانب جداگانه روابط خارجی پدیده های گوناگون سرمایه داری را می شناخت. پرولتاریا در آن زمان هنوز باصطلاح یک " طبقه در خود" بود. ولی زمانی که پرولتاریا به دومین دوره پراتیک خود، به دوره مبارزه اقتصادی و سیاسی آگاهانه و متشکل رسید، براساس پراتیک، براساس تجاربی که از مبارزات طولانی جمع آوری کرده بود- تجارب گوناگونی که مارکس و انگلس آنها را بطور علمی تعمیم دادند و از این طریق تئوری مارکسیستی را بوجود آوردند و بدان وسیله پرولتاریا را آموزش دادند- توانست ماهیت جامعه سرمایه داری، مناسبات استثماري موجود میان طبقات جامعه و همچنین رسالت تاریخی خود را درک نماید. و فقط آنکه بود که طبقه کارگر به "یک طبقه برای خود" مبدل گشت. شناخت خلق چین از امپریالیسم نیز چنین سیری را گذرانده است. مرحله اول، مرحله شناخت سطحی و حسی بود، مانند مبارزات جنبشهای تای پین وای حه توان و غیره که بطور کلی علیه خارجیان تظاهر می کرد. تنها در مرحله دوم یعنی در مرحله شناخت تعقلی بود که خلق چین به تضادهای گوناگون داخلی و خارجی امپریالیسم پی برد و کنه مطلب را شناخت که امپریالیسم در اتحاد با بورژوازی کمپرادور طبقه فنودال چین توده های وسیع خلق را مورد ستم و استثمار قرار می دهد. این شناخت تقریباً از زمان جنبش 4 می 1919 شروع شد. مائوتسه دون توضیح می دهد: شناخت تعقلی از شناخت حسی ناشی می شود. ما اهمیت پراتیک اجتماعی را در پروسه شناخت درست باین جهت تأکید می کنیم که تنها پراتیک اجتماعی است که می تواند موجب گردد بشر شروع به معرفت یابی کند و از دنیای خارجی عینی تجربه حسی بگیرد. شناخت با تجربه آغاز می شود- اینست ماتریالیسم تئوری شناخت. نکته دوم لزوم تعمیق شناخت، یعنی لزوم رشد مرحله حسی شناخت به مرحله تعقلی شناخت است- اینست دیالکتیک تئوری شناخت. تصویر اینکه شناخت می تواند در مرحله دانی یعنی مرحله شناخت حسی بماند و فقط شناخت حسی قابل اعتماد و شناخت تعقلی غیر قابل اعتماد است، بمعنای تکرار اشتباهات مکتب " امپریسم" در تاریخ می باشد. ... درست همین حقیقت را پراتسین های عامی درک نمی کنند؛ آنها به تجربه پربها می دهند؛ ولی به تئوری توجه نمی کنند و از اینرو قادر نیستند یک پروسه عینی کامل را از آغاز تا انتها در نظر بگیرند... شناخت تعقلی به شناخت حسی وابسته است، شناخت حسی باید به شناخت تعقلی تکامل یابد- اینست تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک".

ولی اپورتونیستها و رویونیستهای «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» و «سازمان رهائی افغانستان»، « سازمان انقلابی افغانستان» و دیگر همسخان آنها با این حقایق علمی و انقلابی بیگانه هستند.

6 مارچ 2018

(پولاد)

